



تاریخ و ادبیات ایران

روکی پدرشرفاری

دکتر محمد دهباشی



نشرنی

- سرشناسه: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور: رودکی، پدر شعر فارسی
مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۳۲ ص.
فروست: تاریخ و ادبیات ایران؛ ۲.
شابک: 978-964-185-425-8
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپای مختصر
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی:
<http://opac.nali.ir> قابل دسترسی است.
شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۴۷۱۶۳

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



نشرنی

تاریخ و ادبیات ایران

۲

رودکی، پدر شعر فارسی

دکتر محمد دهقانی

دستیار پژوهش محمدعلی اجتهادیان

ویراستار فرشاد مزدانی

چاپ اول تهران، ۱۳۹۴

تعداد ۱۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی باختر

چاپ اکسیر

ناظر چاپ بهمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۲۲۵ ۸

www.nashrency.com

معرفی مجموعه

مجموعه تاریخ و ادبیات ایران برای کسانی نوشته شده است که به تاریخ فرهنگی و ادبی ایران علاقه‌مندند و می‌خواهند برگزیده‌ای از بهترین شاهکارهای ادبی ایران را همراه با شرح و تفسیر لازم به زبانی ساده و روشن بخوانند و بدانند که این شاهکارها در کدام فضای تاریخی پدید آمده و متقابلاً چگونه بر آن تأثیر نهاده‌اند. این مجموعه صرفاً تاریخ و ادبیات ایران پس از اسلام را دربرمی‌گیرد و می‌کوشد تاریخ ادبی ایران را در پیوند با تاریخ عمومی جهان ببیند و به تحولات فکری و فرهنگی کشورها و اقلیم‌هایی هم که به نحوی با ایران در ارتباط بوده‌اند اشاره کند و به این ترتیب گستره‌ای روشن‌تر برای مقایسه تاریخ و ادبیات ایران و جهان پدید آورد. نخستین سلسله این مجموعه شامل بررسی زندگی و آثار پنجاه شاعر و نویسنده و متفکر تا پایان قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) است.

فهرست

زندگی و افکار رودکی ۹

گزیده اشعار

قصیده‌ها	۴۱
بهار	۴۳
در حسرت جوانی	۴۷
مادرِ می	۵۳
دیر زیادا	۶۷
بوی جوی مولیان	۷۱
می خورا	۷۳
مدح ابوطیب مُصعبی	۷۵
در تسلیت	۷۷
در مرثیه ابوالحسن مرادی	۷۹
در مرثیه شهید بلخی	۸۳

۸۵	غزل‌ها
۱۰۳	اشعار حکمت‌آمیز
۱۱۵	قطعه‌ها و مثنوی‌ها و ابیات پراکنده
۱۲۵	رباعیات
۱۳۱	منابع

www.ketab.ir

زندگی و افکار رودکی

رودکی^۱ در روزگاری می زیست که یکی از بهترین دوره های تاریخ ایران و شاید بتوان گفت درخشان ترین عصر تمدن ایران پس از پیدایش اسلام بود. تاریخ دقیق ولادت او روشن نیست. به احتمال قوی در حدود سال های ۲۵۰ تا ۲۶۵ ق/ ۲۴۲ تا ۲۵۷ خ در یکی از روستاهای ناحیه رودک سمرقند به دنیا آمد.

سمرقند که اینک در کشور ازبکستان واقع شده است، در آن روزگاران یکی از شهرهای مهم و آباد ماوراءالنهر (سرزمین های پهناور آن سوی رود جیحون) محسوب می شد که خاندان ایرانی

۱. نام کامل او به گزارش سماعی این است: ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الروذکی الشاعر السمرقندی. بنگرید به السماعی (۱۹۶۲)، ج ۶، ص ۱۹۲.

سامانیان بر آن حاکم بودند. این خاندان که جدّ آنها سامان خدّاء نام داشت مدعی بودند که از نسل سردار بزرگ ساسانی بهرام چوبینه‌اند و گویا به این ترتیب می‌خواستند نسب خود را به پادشاهان پیش از اسلام برسانند.

سامانیان به ظاهر زیر فرمان خلفای بغداد بودند و منشور حکومت خود را از آنان می‌گرفتند، اما در نیمهٔ قرن سوم هجری تقریباً مستقل شده بودند و قلمرو خود را کم‌کم گسترش می‌دادند، چنان‌که در سال ۲۸۷ ق / ۲۷۹ خ اسماعیل بن احمد سامانی توانست بر عمرو بن لیث صفاری (م: ۲۶۵-۲۸۷ ق) غلبه کند و خراسان را نیز به قلمرو خود بیفزاید. با این پیروزی پایه‌های پادشاهی سامانی استوار گشت و بخارا که مرکز حکومت سامانیان بود به کوشش امیران آن خاندان پناهگاه هنرمندان و دانشمندان و شمار بسیاری از شاعران و ادیبان شد.

پس از مرگ امیر اسماعیل سامانی در سال ۲۹۵ ق، پسرش احمد جانشین او شد. گروهی از غلامان احمد او را در جمادی الاول سال ۳۰۱ ق / دی یا بهمن ۲۹۲ خ در شکارگاه به قتل رساندند. پسر خردسال احمد، که هشت سالی بیش نداشت، به جای پدر بر تخت بخارا نشست و تا سال ۳۳۱ ق / ۳۲۱ خ سلطنت کرد.

ظاهراً در همین دوران سی سالهٔ سلطنت نصر بود که رودکی به دربار سامانی راه یافت و به نخستین شاعر بزرگ زبان فارسی بدل

شد. مسلّم است که پیش از او شاعران فارسی زبان دیگری نیز بوده و برخی از آنها مانند مسعودی مروزی منظومه‌های بلندی چون شاهنامه هم می‌سروده‌اند. لیکن این شعرها، در قیاس با اشعار برجای مانده از رودکی، از حیث وزن و آهنگ و لفظ و معنا غالباً خام و ناهموارند. بخشی اعظم اشعار و منظومه‌های رودکی را دست حوادث از میان برده است و ما امروزه فقط مقدار کمی از آنها را که اندکی بیش از هزار بیت است در اختیار داریم. اما در همین مقدار ناچیز هم آن قدر شعر عالی و سنجیده هست که سراینده آنها را باید بی تردید شاعری توانا و بی بدیل محسوب کرد.

آگاهی ما از زندگی این شاعر بزرگ بسیار اندک و آمیخته به داستان‌هایی است که معمولاً مردمان هر روزگاری درباره انسان‌های مهم و مشهور می‌سازند و رواج می‌دهند. آنچه شاید بتوان با اطمینانی نزدیک به یقین درباره رودکی گفت این است که او در سال‌های میانی عمر به دربار سامانیان پیوسته و در دوران فرمانروایی امیر نصر بن احمد به اوج بهره‌مندی و شهرت رسیده و سپس در سال‌های پایانی عمر گرفتار فقر و درماندگی و نابسامانی شده و سرانجام در سال ۳۲۹ق/ ۳۱۹-۳۲۰خ در زادگاه خود در گذشته و همان جا مدفون شده است.

قول مشهور درباره رودکی این است که نایبنا بوده است، اما دست‌کم در شعرهای برجای مانده از او نشانه‌ای نمی‌بینیم که حاکی

از نایبایی وی باشد، بلکه شاعر در موارد گوناگون از تجربه‌هایی سخن گفته است که مستلزم داشتن چشم و برخورداری از قوه بینایی‌اند.^۱ با این حال، کاملاً امکان دارد که این سخنان همه حاصل دعوی شاعرانه و برآمده از عالم خیال باشد. شاعر نابینا هم البته می‌تواند خود را بینا در نظر آورد و در جهان خیالی شعر از تجربه «دیدن» سخن گوید. نکته درخور توجه این است که شاعران و نویسندگانی که پس از عصر رودکی می‌زیسته‌اند همه او را نابینا و گاه کور مادرزاد دانسته‌اند. دقیقی، که خود از شاعران بزرگ عصر سامانی است و به احتمال قوی هنگامی به دنیا آمده که رودکی هنوز زنده بوده یا از مرگ او چندان زمانی نمی‌گذشته است، وی را «شاعر تیره چشم روشن بین» خوانده و یک قرن پس از او ناصر خسرو نیز عین همین تعبیر را باز درباره رودکی به کار برده است.

ابوحیان توحیدی که از بزرگ‌ترین دانشمندان عرب‌زبان پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری است رودکی را کور مادرزاد دانسته و دویست سال پس از او محمد عوفی نیز این دعوی را در

۱. مثلاً این ابیات:

پوپک دیدم به حوالی سرخس بانگ بر برده به ابر اندرا

مهر دیدم بامدادان چون ستافت از خراسان سوی خاور می‌شتافت

نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست ز خاک من همه نرگس دمد به جای گیاه

لباب‌الالباب تکرار و تأیید کرده است.

با همه اینها، سعید نفیسی در پژوهش مفصل خود درباره محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، با تکیه بر پژوهش‌های باستان‌شناختی دانشمندان شوروی سابق، مدعی است که رودکی کور مادرزاد نبوده و بینایی خود را در پایان عمر، آن هم بر اثر شکنجه، از دست داده است (نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۴۲۶).

به هر تقدیر، نایبایی رودکی در اشعار او نمودی ندارد و شعر او از حیث تصویرسازی‌ها و مفاهیمی که متأثر از حس بینایی‌اند کاملاً طبیعی و بسیار زنده و رنگارنگ است. تنوع اشعار رودکی از نظر وزن و قالب و مضمون نشان می‌دهد که او شاعری پرکار و چیره‌دست بوده است. منابع مختلف مقدار اشعار او را از هفتصد هزار تا یک میلیون و سیصد هزار بیت گزارش داده‌اند که البته رقم اغراق‌آمیزی است و ممکن است شمار واقعی اشعار او، براساس کمترین برآورد، چیزی حدود صد هزار بیت بوده باشد که همین مقدار نیز لابد بالغ بر چندین مجلد می‌شده است.

بخش مهمی از اشعار رودکی منظومه‌های داستانی او بوده‌اند که همه را در قالب مثنوی سروده بود. نخستین و مهم‌ترین این مثنوی‌ها ترجمه کللیله و دمنه عربی ابن مقفع بود که ابوالفضل بلعمی آن را به فرمان امیر نصر سامانی به فارسی ترجمه کرد و سپس رودکی ترجمه او را به نظم درآورد. از این منظومه طولانی، که وزن آن همانند مثنوی

معروف مولوی (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) بوده، اکنون فقط ۱۲۹ بیت پراکنده برجای مانده است که بعضی از آنها هم شاید به منظومه دیگر رودکی، یعنی سندبادنامه، مربوط باشند، که شاعر آن را هم مانند کلیله و دمنه به نظم درآورده بود.

علاوه بر اینها، ابیات پراکنده برجای مانده از رودکی نشان می‌دهند که او احتمالاً چند مثنوی دیگر هم در اوزان مختلف داشته است. رودکی در سرودن قصیده و غزل استاد بوده است و ابداع بسیاری از اوزان شعر فارسی و از جمله وزن رباعی را به او نسبت داده‌اند.^۱ تنوع وزن‌ها و بحرهای که رودکی اشعار خود را در قالب آنها سروده است مبین استادی مسلم او در فن عروض است.

علاوه بر این، رودکی را دارای «آوازی خوش و صوتی دلکش» و در موسیقی صاحب «مهارتی عظیم» دانسته‌اند (نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۴۰۵). در تأثیر اعجاب‌انگیز شعر و آواز رودکی، نظامی عروضی حکایتی آورده که مسلماً آمیخته به افسانه است، اما این حقیقت را خوب نشان می‌دهد که شهرت و اقتدار رودکی در شعر و آواز و موسیقی چنان بوده که دو قرن پس از مرگ وی نیز مایه اعجاب

۱. شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم حکایتی آورده است که براساس آن وزن رباعی را نخستین بار رودکی از جمله‌ای استنباط کرده که کودکی هنگام بازی می‌گفته است. بنگرید به سعید نفیسی (۱۳۸۳)، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران: اهورا، ص ۴۰۸.

مردمان می‌شده و آنها را به گفتن و شنیدن داستان‌هایی در این باره برمی‌انگیخته است. خلاصه ماجرا این‌که سالی نصر بن احمد سامانی به سوی هرات رفت و بهار را در مرغزارهای خرّم بادغیس به سر برد. چون بهار به پایان رسید راهی هرات شد و آب و هوای شهر را چنان پسندید که چهار سال در آن جا ماند و حاضر نشد به پایتخت خود یعنی بخارا بازگردد. درباریان، که از اقامت طولانی در هرات ملول شده و در آرزوی بازگشت به خان و مان خود بودند، ناچار دست به دامن رودکی شدند و به او گفتند که اگر بتواند به نیروی شعر و آواز خویش پادشاه را برانگیزد و به بخارا بازگرداند، پنج هزار دینار به او پاداش می‌دهند. رودکی پذیرفت و قصیده‌ای سرود و آن قصیده را با نوای چنگ و آواز خوش در حضور پادشاه خواند. به گفته صاحب چهار مقاله، موسیقی و شعر و آواز رودکی چنان مؤثر افتاد که امیر بی‌درنگ از تخت فرود آمد و پابره‌نه بر پشت اسب پرید و شتابان روی به بخارا نهاد.

از آن قصیده سحرانگیز اکنون فقط هفت یا به روایتی نه بیت (بنگرید به ص ۷۱) در دست است که از گران‌بهاترین گوهرهای گنجینه شعر فارسی به‌شمار می‌رود و در طول تاریخ بارها با اقبال و استقبال شاعران بزرگ مواجه شده و کسانی چون سنایی و مولوی و حافظ به تقلید از آن پرداخته و البته هیچ‌یک توفیق رودکی را به دست نیاورده‌اند. قصیده رودکی با واژه‌هایی ساده آغاز می‌شود که از

لحاظ موسیقایی بسیار غنی و هماهنگ‌اند و موضوعی واحد، یعنی وصف بخارا و زیبایی‌های طبیعی آن، همه ابیاتش را به هم مربوط می‌کند. ذوق ایرانیان شاعری‌ش به احتمال قوی سبب شده است که در قرن‌های بعد برخی از واژه‌های این شعر را تغییر دهند تا هماوایی و زیبایی موسیقایی آن افزایش یابد. بیت آغازین قصیده را نظامی عروضی چنین آورده است:

باد جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

اما ذوق مردم بعدها «باد» را در مصراع اول به «بوی» و «بوی» را در مصراع دوم به «یاد» تبدیل کرده و موجب شده است که در مصراع نخست مصوّت بلند و گوش‌نواز *ē* (او) سه بار و صامت نرم و دلنشین *y* (ی) چهار بار تکرار شود. در مصراع دوم هم اگر به جای «بوی» بگوییم «یاد» آن‌گاه مصوت بلند و طرب‌انگیز *ē* (آ) چهار بار و باز صامت نرم *y* (ی) سه بار تکرار می‌شود و موسیقی شعر را به شدت تقویت می‌کند.

موسیقی رقصان و ملایم این قصیده کوتاه، که گویی تقلیدی هنرمندانه از زمزمه جویبار مولیان و وزش نسیم بهاران بخارا است شکی باقی نمی‌گذارد که شاعر آن ترانه‌سرایی ماهر و موسیقی‌دانی زبردست بوده و می‌دانسته است که از ظرفیت‌های موسیقایی زبان فارسی چگونه برای برانگیختن مخاطب خود بهره بگیرد. البته آگاهی

عمیق رودکی از روحیه و خلیقات امیر سامانی هم به یاری او آمده و حاصلش شعری شده است که به همراهی آواز خوش شاعر و نوای چنگ او لابد می‌توانسته است نصر بن احمد را وادارد که از هرات یا هر جای دیگری دل برکند و شتابان به سوی بخارا برود. به گفته نظامی عروضی، پادشاه سامانی بر اثر هنرنمایی رودکی «چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه [= بدون کفش] پای در رکاب خنکِ نوبتی [= اسب زین کرده و آماده‌ای که بر در خیمه و خرگاه می‌بسته‌اند تا هنگام ضرورت بر آن سوار شوند] آورد و روی به بخارا نهاد» (نظامی عروضی، ۱۳۳۱، ص ۵۳).

این قصه با چنین تفصیلی بعید است که واقعاً رخ داده باشد. اما اصلاً عجیب نیست اگر رودکی توانسته باشد با استفاده از شعر و آواز خود عزم و اندیشه شاه را تغییر دهد و او را چنان که درباریان می‌خواستند متوجه بخارا کند. می‌شود حدس زد که تأثیر کلام رودکی بر امیر سامانی فقط حاصل هنرمندی شاعر نبوده است. وقتی که نصر بن احمد نخستین سال‌های جوانی خود را می‌گذراند رودکی به سن پختگی و کمال رسیده بود و کاملاً می‌توانست در مقام مشاور و دلسوز و دانشمند راهنمای امیر جوانی باشد که پدر خود را در کودکی از دست داده بود. این حدس را گزارش داستان‌وار بیهقی درباره نصر بن احمد و «علاج خشم او» تقویت می‌کند.

به گفته بیهقی، نصر احمد در آغاز سلطنت «فرمان‌های عظیم

می‌داد از سر خشم، تا مردم از وی در رمیدند». ولی از اخلاق ناپسند خود آگاه بود و می‌دانست که باید آن را اصلاح کند. پس به دو تن از خردمندترین مردان دربار خود، یعنی ابوالفضل بلعمی و بوطیب مُصعبی، روی آورد و از آنان خواست که برای علاج خشم او چاره‌ای بیندیشند. بلعمی و مصعبی چاره کار را در این دیدند که شاه چند تن از خردمندترین افراد را به مشاورت خود برگزیند و به آنها اجازه دهد که چون «خداوند در خشم شود، به افراط شفاعت کنند و به تَلَطُّف آن خشم را بنشانند» و هرگاه شاه فرمانی نیکو صادر کند، ایشان آن فرمان نیکو را «در چشم وی بیاریند تا زیادت فرماید».

نصر تدبیر آنها را پذیرفت و فرمان داد تا «هفتاد و اند تن» از «خردمندان مملکت» را در بخارا گرد آورند و پس از یک سال آزمایش «سه پیر» از خردمندترین و فاضل‌ترین آنها را برگزیدند و به نزد شاه فرستادند. نصر یک هفته آنها را آزمود و سپس به آنها رخصت داد که بر همه فرمان‌های او نظارت کنند. پس از یک سال، نصر در بردباری و خصایل نیکو چنان شد که «بدو مثل زمند و اخلاق ناستوده به یکبار از وی دور شده بود» (بیهقی، ۱۳۸۸، صص ۹۶-۹۸).

با توجه به این پیشینه، هیچ عجیب نیست که شاعری چون رودکی در زمره نزدیک‌ترین ندیمان و مشاوران چنان پادشاهی

جای بگیرد و بتواند بر تصمیم‌های مهم او تأثیر بگذارد.^۱ پس اگر داستان نظامی عروضی درباره شعر «بوی جوی مولیان» حقیقت داشته باشد، باید گفت که نفوذ کلام رودکی در نزد امیر سامانی فقط از شعر و هنر او سرچشمه نمی‌گرفته، بلکه منش خردمندانه رودکی هم به احتمال بسیار در این قضیه دخیل بوده و می‌توانسته است نظر پادشاه خردستایی چون نصر را به خود جلب کند.

فراوانی و گونه‌گونی سخنان و اندرزهای خردمندانه و حکیمانه در همین اندک مقدار برجای مانده از اشعار رودکی آن قدر هست که بتوان او را یکی از اندیشمندان و فرزندگان عصر خودش به شمار آورد. نكوهش جهان و شكوه از بی‌سامانی و ناپایداری آن از مضامینی است که در شعر رودکی فراوان تکرار شده است. ناصر خسرو، که فقط یک قرن از رودکی فاصله داشته و لابد بسیاری از اشعار او را که اینک دیگر در دسترس ما نیست دیده بوده است، به این نکته اشاره کرده که:

اشعار زهد و پند بسی گفتست آن تیره‌چشم شاعر روشن‌بین
کسایی پارسا و زهداندیش نیز که دوازده سال پس از مرگ
رودکی چشم به جهان گشود و تقریباً هم‌عصر او بود مانند

۱. رودکی خود به این نکته اشاره کرده است:

شد آن زمانه که او انس رادمردان بود شد آن زمانه که او پیشکار میران بود

ناصر خسرو به رودکی اقتفا کرده و او را «استاد شاعران جهان» خوانده است.^۱ سعید نفیسی، بر این اساس و با توجه به گرایش ناصر خسرو و کسایی به کیش اسماعیلی، این گمان را پیش کشیده است که شاید رودکی هم به اسماعیلیان تمایل داشته و به همین سبب در یکی از اشعارش گفته است: «کاندر جهان به کس مگرو جز که فاطمی» (نفیسی، ۱۳۸۸، ص ۴۱۴). اما به هیچ روی نمی‌توان حکم کرد که مقصود از «فاطمی» در این مصراع خلیفه اسماعیلیان یا هر فرد اسماعیلی دیگر است. شاید اسم یا لقب شخص معینی باشد که ممدوح رودکی بوده و یا خلیفه فاطمی و کیش اسماعیلی پیوندی نداشته است، به ویژه آن که مصراع اول این بیت نیز از بین رفته و از ابیات پیش و پس آن هم فقط سه بیت باقی مانده است و از روی آنها نیز اصلاً نمی‌شود فهمید که مقصود از «فاطمی» چیست یا کیست.^۲

۱. رودکی استاد شاعران جهان بود / حد یک از او تویی کسایی؟ یرگست
خاک کف پای رودکی نسزی تو / هم بشوی گاو و هم بغایی یرگست
(کسایی، دیوان، ص ۱۰۰)

۲. قصیده‌ای که این چند بیت متعلق به آن بوده ظاهراً در مدح ابوالفضل بلعمی، وزیر معروف نصر بن احمد، سروده شده و فقط همین مقدار از آن باقی مانده است:
تا خوی ابرو گسل رخ تو کرده شبمی
شبم شدست سوخته چون اشک ماتمی

.....
کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی
کی مار ترسگین شود و گریه مهربان

←

به هر حال، همین که شاعران زهدپیشه‌ای چون کسایی و ناصر خسرو از رودکی سخن گفته و او را ستوده‌اند معلوم می‌دارد که با مشرب فکری او موافق بوده یا دست‌کم اشعار حکیمانه و زاهدانه‌اش را می‌پسندیده‌اند. البته باید توجه داشت که رودکی، برخلاف ناصر خسرو عشق‌گریز و شادی‌ستیز، اشعار فراوانی هم در وصف عشق و شراب و شادخواری دارد که نقطهٔ مقابل «اشعار زهد و بند» است. آنچه از مجموع شعرهای او برمی‌آید این است که مثل هر شاعر درباری دیگری متمایل به شادی و شادخواری بوده و ابایی نداشته است از این که لذایذ زنده‌گی پر تجمل درباری را در سروده‌های خود باز نماید و از تن‌آسانی و عشرت‌طلبی خویش آشکارا سخن گوید.

طولانی‌ترین شعری که از رودکی برجای مانده خمیهٔ اوست، یعنی همان قصیده‌ای که با وصف شراب و مراحل تهیهٔ آن آغاز می‌شود و رودکی آن را در مدح امیر ابو جعفر احمد بن محمد، حاکم سیستان، سروده و مطلعش این است:

مادرِ می را بکرد باید قربان بچهٔ او را گرفت و کرده زندان

گر موش ماژ و موژ کند گاه درمی
صدر جهان! جهان همه تاریک شب شدست
از بهر ما سپیدهٔ صادق همی دمی؟

آنچه در این خمیره ما را غافلگیر می‌کند نخست توصیف زنده‌ای است که رودکی از «مادر می» (انگور) و «بچه او» (شراب) به دست می‌دهد و سپس تلازم و تقارنی است که برخلاف انتظار مخاطب میان مفاهیم و اصطلاحات مذهبی و شیوه استحصال شراب از انگور ایجاد می‌کند. چنان‌که برای تهیه شراب، دور کردن «بچه کوچک» از «شیر مادر» حلال می‌شود و سربردن مادر و به زندان افکندن بچه او کاری دین‌ورزانه و دادگرانه به شمار می‌آید:

جز که نباشد حلال دور بکردن بچه کوچک ز شیر مادر و پستان
تا نخورد شیر هفت مکّه به تمامی از سر اردیبهشت تا بُنِ آبان
آن‌گه شاید ز روی دین و ره داد بچه به زندان تنگ و مادر قربان

شراب در این خمیره کیمیایی است که از راه قربانی کردن «مادر می» و حبس و شکنجه «بچه او» به دست می‌آید. حاصل این سبُعیت و بی‌رحمی، برخلاف انتظار، ماده‌ای زیبا و خوشبو و زندگی‌بخش و رستگاری‌آور است. شراب مرد بخیل را بخشنده و ناتوان را دلاور می‌کند و «شادی نو» را به جای «اندوه ده ساله» می‌نشانَد. رودکی دست‌کم در یکی دیگر از اشعارش به این خاصیت کیمیای «می» اشاره می‌کند:

می آرد شرف مرد می‌پدید و آزاده نژاد از درم‌خزید
می آزاده پدید آرد از بد اصل فراوان هنرست اندرین نبید

رویکرد رودکی به شراب و شادی و ستایش آنها از یک سو و، از سوی دیگر، توجه به این واقعیت تلخ که انسان و جهان به هر حال اسیر سرنجۀ قهّار مرگ و اندوه‌اند به شعر او رنگ و بویی داده است که دو قرن بعد بارزترین جلوه خود را در شعر خیام می‌یابد. دومین شعر بلندی که از رودکی در دست داریم قصیده مشهوری است که با این بیت آغاز می‌شود:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود

نسود دندان، لابل چراغ تابان بود

این قصیده را باید شرح احوال یا زندگینامۀ مبهم و مختصری دانست که شاعر در پایان عمر خود سروده است. آنچه از آن به روشنی برمی‌آید این است که شاعر سالخورده و ناتوان تنها و تنگ‌دست بوده و اوضاعی پریشان و نابسامان داشته است. رودکی در این قصیده از گذشته خود تصویری رشک‌انگیز به دست می‌دهد: شاعری جوان و زیباروی که از مهر ماهرویان و اقبال پادشاهان همواره برخوردار بوده است؛ «شاعر خراسان» بوده و شعرش همه جا خواننده و خریدار داشته است؛ و ظاهراً فقط بابت یک قصیده پنجاه و سه هزار درهم از امیر سامانی و درباریان او پاداش گرفته است. چنین کسی چرا باید در پایان عمر به وضعی چنان دچار آید و نیازمند «عصا و انبان» باشد؟

شعر رودکی به این سؤال ما هیچ پاسخی نمی‌دهد. علت این تغییر حال را ناگزیر باید در زوایای نه چندان روشن تاریخ بجوییم. حدود صد و پنجاه سال پس از مرگ رودکی، نظام‌الملک طوسی، وزیر مقتدر سلجوقیان در سیاست‌نامه خود گزارشی دربارهٔ نصر بن احمد و گرایش او به اسماعیلیان آورده است که می‌تواند علت این دگرگونی احوال را تا اندازه‌ای معلوم گرداند.

به گزارش نظام‌الملک، باطنیان یا همان اسماعیلیان «امیر خراسان، نصر بن احمد، را از راه بردند» و به کیش خود درآوردند. در این هنگام، رهبر اسماعیلیهٔ خراسان مردی بود به نام محمد نخشبی. او نخست بعضی از درباریان صاحب نفوذ، مانند ندیم امیر خراسان و دبیر خاص او و نیز عارض لشکر سامانیان را با خود همراه کرد و سپس با وساطت آنها به دربار راه یافت و چنان نفوذی به دست آورد که به قول نظام‌الملک «وزیر انگیز و وزیر نشان شد و پادشاه آن کردی که او گفتی». (نظام‌الملک، ۱۳۶۴، صص ۲۵۸-۲۵۹)

عالمات و فقیهان سنی چون از گرایش امیر به مذهب اسماعیلی آگاه شدند نزد سالار لشکر سامانیان رفتند و گفتند: «دریاب که مسلمانی در ماوراءالنهر خراب شد و این مردک نخشبی پادشاه را از راه بیرد و قمرطی [= اسماعیلی] کرد و مردمان را بی‌راه کرد. و اینک کار او به جایگاهی رسید که آشکارا دعوت می‌کند. بیش از این خاموش نتوانیم بودن». (همان، ص ۲۵۹)